

اتوپیای مردی لیبرال – مذهبی



«اتوپیای مردی لیبرال – مذهبی»

فاطمه رنجبر

دانشجوی دکتری و مدرس دانشگاه

مقدمه

جنبش‌های دانشجویی جزئی از یک جامعه سیاسی محسوب می‌شوند. سابقاً تاریخی جنبش‌های دانشجویی به سابقاً تأسیس دانشگاه‌ها برمی‌گردد، اما چگونگی شکل‌گیری این جنبش‌ها در مطالعات جامعه‌شناختی و سیاسی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، شاید با اندکی مسامحه بتوان گفت که در عصر حاضر، تأثیر جنبش‌های دانشجویی نقشی ماندگارتر و تعیین‌کننده‌تر از سایر جنبش‌های اجتماعی دارد؛ در واقع این نوع حرکت، با ویژگی‌های خاص خودش به‌عنوان مؤثرترین فعالیت‌ها جهت اعتراضات و ایجاد تحولات در زمینه‌های گوناگون در تاریخچه نه‌چندان بلندمدت خود ایفای نقش کرده است. برای مثال در ایران رخداد‌های مربوط به جنبش دانشجویی در 16 آذر سال 1332 و پدیدار شدن گروه‌های چریکی دانشجویی در تاریخ تحولات سیاسی ایران که به‌عنوان نماد جنبش دانشجویی در ایران شناخته می‌شود نشان می‌دهد جنبش دانشجویی نیروی پیش‌تاز و بازیگری قدرتمند و تعیین‌کننده در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی است؛ بر این اساس گفتمان مسلط جنبش دانشجویی در سال‌های نخستین انقلاب که در حقیقت محور مطالبات آن «دفاع از انقلاب» و «پاسداری از نظام» و «مقابله با امپریالیسم» بود که متعاقباً منجر به «تسخیر سفارت امریکا» توسط دانشجویان پیرو خط امام گردید و بعدها نیز منجر به تحکیم پایه‌های قدرت راست‌گرایان و همچنین عواقب درازمدت دیگری از جمله ضبط و مصادره اموال ایران در خارج از کشور، وضع تحریمات علیه ایران و طرد ایران از جوامع غربی شد، گویای این مدعا است.

بر این اساس هر نوع پژوهش و ارزیابی از وضعیت جنبش دانشجویی و همچنین رفتارشناسی دانشجویان سازمان‌های دانشجویی می‌تواند در پیش‌بینی موقعیت آیند سیاسی - اجتماعی و تبیین راهکارهای ارتقا بخش در بحران‌های سیاسی و ایجاد تحولات گسترده اجتماعی و جهت‌دهی خواست‌های عمومی جامعه مفید باشد.

گذری بر تاریخ جنبش دانشجویی در ایران

جنبش دانشجویی به حرکت و کوشش جمعی و البته کمتر سازمان‌یافته دانشجویان در قیاس با احزاب، به‌منظور ایجاد تغییر یا حفظ وضعیتی خاص در جامعه در عرصه‌های گوناگون گفته می‌شود. (کریمیان، ج اول، 1381: 61) این جنبش‌ها معمولاً جزئی از جنبش‌های ایدئولوژیک و روشنفکر هستند که یا به‌صورت جنبش منفی در پی منافع گروهی‌اند و یا جزئی از جنبش‌های سیاسی محسوب می‌شوند. (رهبری 1384: 151) از منظر جامعه‌شناسی سیاسی و همچنین از منظر تاریخی، فهم فرایند چگونگی شکل‌گیری جنبش‌های دانشجویی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. مطالعه زمین‌ظهور این جریان فکری و نگاهی به سیر تحولات اجتماعی-سیاسی در گذشته نشان می‌دهد که جنبش دانشجویی در کنار سایر جنبش‌های اجتماعی از لحظه تولد، نقش تأثیرگذار، تعیین‌کننده و ماندگاری در عرصه‌های اجتماعی و بین‌المللی داشته است. در واقع وجود روحیه نقادانه و پرسشگرانه این جنبش سبب گردیده تا ساختار سیاسی، همواره حساسیت بالایی نسبت به حرکت‌های این جنبش از خود نشان دهد.

با نگاهی گذرا به جنبش‌هایی دانشجویی در ایران می‌توان گفت این فعالیت‌ها کمی پس از تأسیس دانشگاه تهران از اوایل دهه بیست آغاز شد و با فرازوفرودهایی همواره ادامه داشته است، اما با این حال و حتی در مقاطعی بارزترین نقش را در سرنوشت تاریخی ایران به‌ویژه در دوره پهلوی دوم ایفا کرده است. در واقع در میانه سال‌های 1320 و 1330 سرعت ایجاد تشکلهای دانشجویی و فعالیت آنان به حدی بود که گفته می‌شود در سال 1325 رئیس دانشگاه تهران به سفیر انگلیس می‌گوید که اکثر ۴۰۰۰ نفر دانشجوی این دانشگاه به شدت تحت تأثیر حزب توده قرار گرفته‌اند؛ اما با این وجود با توجه به خصوصیات جنبش‌های دانشجویی در طی سالیان گذشته می‌توان گفت که فعالیت این جنبش‌ها، میان دوره‌های مختلف به‌شدت در نوسان بوده است. با این حال به نظر می‌رسد اوج مبارزات جنبش دانشجویی در عصر پهلوی را می‌توان همزمان با گسترش مراکز آموزش عالی در دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ دانست. در واقع در این سال‌ها به موازات افزایش تعداد دانشگاه‌ها، جنبش دانشجویی نیز نقش مؤثرتری در تغییرات اجتماعی - سیاسی ایفا کرد.

حرکت‌های سیاسی نخستین دانشجویان با توجه به فضای حاکم بر جامعه ایران بیشتر در قالب سه حزب «توده»، «جبهه ملی» و «انجمن اسلامی» بود. این تشکلهای دانشجویی همسو با تحولات جامعه ایران با حضور در اکثر مراکز آموزش عالی به‌خصوص در سالهای آخر عمر حکومت پهلوی، نقشی انکارناپذیر و باورنکردنی در ایجاد دگرگونی‌های بنیادین اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک داشته‌اند. در واقع به‌جرت می‌توان گفت اعتراضات و اعتصابات گسترده دانشجویان در سالهای پایانی دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ تأثیر بسزایی در سرنوشت مبارزات دانشجویی داشت که در نهایت منجر به تغییر رژیم از یک حکومت سلطنتی به جمهوری از نوع اسلامی آن شد. در این راستا ایجاد مراکز، کانون‌ها و کتابخانه‌های اسلامی که نوعی بازگشت به ارزش‌های دینی بود بیانگر مطالبات دانشجویان در جریان مبارزات سیاسی بود. پیوند بین حوزه و دانشگاه در طول نهضت اسلامی یکی از مهم‌ترین دلایل تسریع جریان انقلاب بود و در مقاطع مختلف این پیوند نمود پیدا می‌کرد. در مقطعی نیز زمانی که دانشجویان تظاهراتی در اعتراض به مشکلات صنفی و عدم آزادی در کشور به راه‌امی انداختند، روحانیون در حمایت از آنها وارد میدان می‌شدند و با تعطیلی دروس، همراهی و پیوند خود با دانشگاهیان را اعلام می‌کردند. در این رابطه شخصیت‌هایی نظیر شهید مطهری، بهشتی، باهنر، آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله طالقانی و ... در سازمان‌دهی کنش‌های سیاسی دانشگاهیان بسیار تأثیرگذار بودند و با سخنرانی‌ها، کتاب‌ها، مدیریت اعتراضات سیاسی، ایجاد بینش مذهبی، همراهی با اقشار دانشگاهی در تحصن‌های سیاسی و ... نقش مهمی در هدایت دانشگاه در فرایند انقلاب اسلامی بر عهده داشتند و با فعالیت آنان بود که پیوند حوزه و دانشگاه ریشه‌دار شد و این در شرایطی بود که حکومت سعی داشت دانشگاه را به محیطی فاقد انگیزه‌های مذهبی و اجتماعی تبدیل کند. دانشجویان با تشکیل انجمن‌های اسلامی و ایجاد کتابخانه‌های اسلامی سعی در ترویج هر چه بیشتر اندیشه‌های مذهبی در دانشگاه داشتند و گرایش به اندیشه‌های مذهبی در دانشکده علوم دانشگاه تهران به‌طور چشمگیری افزایش یافت و استفاده از آثار شهید مطهری و دکتر شریعتی به‌عنوان هدایت‌کننده خط فکری دانشجویان موجب تشکیل هسته فکری منسجمی در آن دانشگاه گردید.

حرکت‌های سیاسی دانشگاهیان در خارج از کشور

کمی قبل از سال 1340 دانشجویان ایرانی علاوه بر دانشگاه‌های داخل، فعالیت‌های خود را در خارج از کشور نیز آغاز کردند و ارتباطی نظام مند با سازمان دانشجویی دانشگاه تهران و شاخه جبهه ملی شکل

دادند. در سال 1339 علی‌محمد فاطمی، صادق قطب‌زاده و محمد نخشب سازمانی به نام دانشجویان ایرانی در آمریکا را پایه‌ریزی کردند. در این زمان حدود 4 هزار دانشجوی ایرانی در ایالات متحده به تحصیل اشتغال داشتند. ابراهیم یزدی نیز در خلال زندگی در آمریکا، درحالی‌که در دانشگاه «بیلر» درس می‌خواند به تأسیس انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا، انجمن اسلامی پزشکان آمریکا و کانادا پرداخت. یزدی با تأسیس نهضت آزادی ایران در سال ۱۳۴۰ به همراه صادق قطب‌زاده و چند تن دیگر به تأسیس شاخه‌های اروپایی و آمریکایی این نهضت مبادرت ورزید و به‌عنوان رئیس شورای مرکزی نهضت آزادی ایران در خارج از کشور انتخاب شد. در واقع صادق قطب‌زاده یکی از مشهورترین نمایندگان جنبش دانشجویی قبل از انقلاب است که در خارج از کشور به همراه ابراهیم یزدی و بنی‌صدر فعالیت می‌کرد. او بدون شک یکی از تأثیرگذارترین دانشجویان سیاسی متأخر و یکی از مهم‌ترین نمایندگان جنبش دانشجویی در چند دهه اخیر بوده است. معروف بود که این شخصیت کلیدی و پرحاشیه، فرزند معنوی آیت‌الله خمینی (ره) بود و آیت‌الله صیغی فرزندخواندگی برای او خوانده بود. او یکی از اولین دانشجویانی بود که در ترکیه به دیدار آیت‌الله خمینی شتافت و برای تبلیغ انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی تلاش‌های زیادی انجام داد. او بعد از ورود آیت‌الله خمینی به پاریس، امکانات اقامت ایشان را در فرانسه فراهم کرد. ابتدا آنان را به خانه احمد غضنفرپور برد و سپس باغ نوفل‌لوشاتو را برای ایشان اجاره کرد. قطب‌زاده در زمان حضور آیت‌الله خمینی در فرانسه از جمله مشاوران اصلی وی بود. البته ابراهیم یزدی و بنی‌صدر نیز همواره در کنار او حضور داشتند. کارول جروم (Carole Jerome) خبرنگار کانادایی شبکه سی بی سی و نامزد صادق قطب‌زاده، بعد از مرگ او کتابی به نام «مرد در آینه» (Man in the Mirror) پیرامون شخصیت و فعالیت‌های او منتشر کرد. جروم در این کتاب بیان می‌کند: زمانی که در ایران انقلاب برای روحانیت شروع شده بود این مرد جوان در تبعید، در دنیایی در غرب زندگی می‌کرد که هیچ‌کس از این‌ها نمی‌دانست، فقط چشمان سیاه ایرانی او به آینده دوخته شده بود. (نک: جروم، 1987: 10)

جروم در اولین دیدارهایش قطب‌زاده را چنین توصیف می‌کند:

«... او یک شخصیت بسیار جالب و پیچیده بود. او یک فرد بسیار باهوش و با توانایی‌های فوق‌العاده‌ای بود. او یک فرد بسیار با اعتماد به نفس و با روحیه‌ای بسیار قوی بود. او یک فرد بسیار با انگیزه و با اشتیاق بسیار زیاد بود. او یک فرد بسیار با حساسیت و با درک عمیقی از مسائل اجتماعی بود. او یک فرد بسیار با توانایی‌های رهبری و با توانایی‌های بسیار بالایی در سازماندهی و در اجرای برنامه‌ها بود. او یک فرد بسیار با توانایی‌های بسیار بالایی در مذاکره و در حل و فصل مشکلات بود. او یک فرد بسیار با توانایی‌های بسیار بالایی در جذب و در نگهداری نیروها بود. او یک فرد بسیار با توانایی‌های بسیار بالایی در ایجاد و در تقویت روحیه‌ای بسیار قوی و با اشتیاق بسیار زیاد بود. او یک فرد بسیار با توانایی‌های بسیار بالایی در ایجاد و در تقویت یک فرهنگ بسیار قوی و با اشتیاق بسیار زیاد بود. او یک فرد بسیار با توانایی‌های بسیار بالایی در ایجاد و در تقویت یک هویت بسیار قوی و با اشتیاق بسیار زیاد بود. او یک فرد بسیار با توانایی‌های بسیار بالایی در ایجاد و در تقویت یک جامعه بسیار قوی و با اشتیاق بسیار زیاد بود. او یک فرد بسیار با توانایی‌های بسیار بالایی در ایجاد و در تقویت یک کشور بسیار قوی و با اشتیاق بسیار زیاد بود.»

درواقع او به دنبال ایجاد یک نوع حکومت آرمانی مذهبی بود. باوجوداینکه به نظر نمی‌آمد چندان شخصیت مذهبی‌ای داشته باشد، اما با تمام وجود به خاطر تأثیرات زیادی که از پدر معنوی خود (آیت‌الله خمینی) گرفته بود، در پی ایجاد نوعی حکومت اسلامی از نوع جمهوری بود. کزول جروم چندین بار در مصاحبه‌های خود از قطبزاده درباره مکانیزم جمهوری اسلامی و حکومتی که انقلابیون در پی تشکیل آن در ایران بودند پرسید و او این‌گونه پاسخ داد:

«جروم: می‌توانید مکانیزم یک جمهوری اسلامی دموکراتیک را توصیف کنید؟ قانون اساسی، مجلس و سیستم قضایی چگونه کار خواهند کرد؟

قطب زاده: روی جزئیات مطابق قوانین اسلامی کار خواهند کرد.

پرسیدم: قوانین اسلام قرون وسطایی؟

او به من اطمینان می‌داد: نه.. نه اسلام یک نیروی پیشرو در حال تغییر است. (ص:11)،

آقای قطبزاده اگر به ایران برگردید آقای خمینی حکومت خواهد کرد؟

قطبزاده: نه مردم حکومت خواهند کرد. ما انتخابات برگزار می‌کنیم و دولت خودمان را انتخاب خواهیم کرد، خمینی یک راهنمای معنوی است. (ص: 16) او تأکید داشت که آیت‌الله یک نوع جدید جامعه به ما خواهد داد با یکپایه مذهبی حقیقی.» (جروم:32)

او تأکید داشت در این حکومت «...» ... (جروم:18)

قطبزاده در توضیحاتش شکاف تاریخی بین بختیار و گروه‌های اسلام‌گرای درون جبهه ملی متذکر می‌شد و به پیروی از رهبر معنوی‌اش آیت‌الله خمینی، خواستار استعفای بختیار بود. او در توضیحاتش از فساد دربار، نیاز به حکومت کردن سازگار با اسلام تأکید داشت و اینکه آیت‌الله خمینی وقتی مأموریت خاتمه پیدا کند به محافل روحانی بر خواهد گشت و ایران جدید همچنان دوست غرب باقی خواهد ماند، صحبت می‌کرد. (جروم:30)

او همچنین مقاله‌ای در نشریه «لوموند» نوشته بود و در آنجا توضیح داده بود: «...» ...

... (جروم: 36)

جروم درباره قطبزاده و آرمان‌هایش، انقلاب ایران و کارکردهای نظام جمهوری اسلامی که قطبزاده و هم قطاراننش برای ایجاد آن از تلاش‌های شبانه‌روزی دریغ نمی‌کنند، از دیگریانی که آنها را می‌شناختند نیز پرسوجو می‌کرد:

... (جروم: 29)

به‌هرحال طبق آنچه تا کنون در اسناد تاریخی نگاشته شده و همچنین بر اساس مصاحبه‌های دوستان و هم قطاران قطبزاده، او شخصیتی بود که برای تحقق اهداف انقلاب که نویددهند یک جامع آرمانی بود تلاش‌های بی‌شماری انجام داد. به گفت دوستان نزدیکش: «...»
...
... (مازیار وکیلی به نقل از اردشیر هوشی اردشیر هوشی از اعضای جبهه ملی در آلمان و دوست نزدیک صادق قطبزاده: www.rouydad24.ir/000mg0)

به نظر می‌رسد با توجه به گفته‌های جروم او هیچ‌گاه به فکر قدرت‌طلبی‌های شخصی نبود و تنها به آرمان‌هایش پایبندی داشت. او در این رابطه ایدئال‌گرا بود و به شایسته‌سالاری اسلامی در جمهوری اسلامی باور داشت، جروم گفت‌وگوی کوتاه خود با قطبزاده را قبل از پیروزی

انقلاب دربار جایگاه احتمالی‌اش در حکومت جدید چنین بیان می‌کند:

«جروم: ...: ...! ...»

بر اساس گفته‌های کرول جروم، قطبزاده حتی در تأمین هزینه‌های پرواز آیت‌الله خمینی تلاش‌های بسیاری کرد و این درست در حالی بود که مدیران ایرفرانس به خاطر اوضاع پرآشوب ایران برای این پرواز 500 هزار فرانک درخواست داده بودند.

«...»

در پرواز انقلاب به تاریخ ۱۲ بهمن‌ماه ۱۳۵۷، قطبزاده تنها کسی بود که اجازه یافت در طول این سفر پراالتهاب، در کنار آیت‌الله خمینی بنشیند. عملکرد صادق قطبزاده به‌عنوان دانشجوی مبارز برای بلندپایگان انقلاب 57 ستودنی بود، اما این تحسین و تمجید زیاد به طول نینجامید، درواقع عملکرد قطبزاده بعد از انقلاب و مواضعش او را به ورطه نابودی کشاند. از مخالفت‌های او با مهندس بازرگان و دولت موقت تا ماجرای بحران گروگان‌گیری و صحبت‌های تند سیاسی علیه احزاب اسلامی و تغییر موضع زود هنگام او و پشیمان‌اش برای مبارزه

در راه انقلاب، باعث شد خیلی زود از صحنه پرتلاطم سیاسی ایران حذف شود. از جمله صحبت‌های تند او که اردشیر هوشی[1] در گفتگو با فهیمه نظری، با سایت تاریخ ایرانی از او نقل می‌کند این است:

«... من همیشه معتقد بودم که انقلاب در ایران باید یک انقلاب مردمی باشد و نه انقلابی که در دست چند نفر از اشراف و زمینداران باشد. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای همه باشد و نه برای یک گروه خاص. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای آزادی و عدالت باشد و نه برای منافع یک گروه خاص. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه مدرن و پیشرفته باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه پسا-مدرن. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه دموکراتیک باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه استبدادی. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه عادلانه باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه ناعادلانه. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه باثبات باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌ثبات. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با اعتماد باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌اعتماد. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با صلح باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌صلح. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با رفاه باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌رفاه. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با پیشرفت باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌پیشرفت. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با بهر باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌بهر. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با عزت باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌عزت. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با کرامت باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌کرامت. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با شرافت باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌شرافت. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با کبریا باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌کبریا. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با بزرگواری باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌بزرگواری. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با مروت باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌مروت. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با سخاوت باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌سخاوت. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با عدالت باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌عدالت. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با برابری باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌برابری. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با آزادی باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌آزادی. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با صلح باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌صلح. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با رفاه باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌رفاه. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با پیشرفت باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌پیشرفت. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با بهر باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌بهر. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با عزت باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌عزت. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با کرامت باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌کرامت. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با شرافت باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌شرافت. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با کبریا باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌کبریا. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با بزرگواری باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌بزرگواری. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با مروت باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌مروت. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با سخاوت باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌سخاوت. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با عدالت باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌عدالت. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با برابری باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌برابری. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با آزادی باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌آزادی.»

و باز در یکی دیگر از مصاحبه‌ها یش گفت:

«... من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه دموکراتیک باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه استبدادی. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه عادلانه باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه ناعادلانه. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه باثبات باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌ثبات. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با اعتماد باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌اعتماد. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با صلح باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌صلح. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با رفاه باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌رفاه. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با پیشرفت باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌پیشرفت. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با بهر باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌بهر. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با عزت باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌عزت. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با کرامت باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌کرامت. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با شرافت باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌شرافت. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با کبریا باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌کبریا. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با بزرگواری باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌بزرگواری. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با مروت باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌مروت. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با سخاوت باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌سخاوت. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با عدالت باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌عدالت. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با برابری باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌برابری. من همیشه فکر می‌کردم که انقلاب باید برای ساختن یک جامعه با آزادی باشد و نه برای بازگرداندن یک جامعه بی‌آزادی.»

فهیمه نظری: تاریخ ایران، 1/11/1397 قابل‌دسترسی در
<http://www.ion.ir/news/443143>

قطبزاده در ابتدای پیروزی انقلاب با حکم امام خمینی (ره) ریاست صداوسیما را عهده‌دار شد و پس‌از آن نیز به سمت وزارت امور خارجه منسوب گردید و در انتخابات ریاست جمهوری نیز شرکت کرد اما پیروز نشد... در واقع قطبزاده به خاطر سخنان تند سیاسی و تغییر مواضعش پس از مدتی خانه‌نشین شد، او به این نتیجه رسیده بود که جمهوری اسلامی از مسیر خود منحرف شده و برای بازگرداندن آن به مسیر اصلی راهی جز برخورد نظامی وجود ندارد. او مدتی پس از فعالیت‌های زیرزمینی دستگیر شد. بعد از دستگیری توسط حکومت در اعترافات خود عنوان کرد فعالیت‌های او برای براندازی جمهوری اسلامی نبود بلکه هدفش نجات جمهوری اسلامی از دست کسانی است که به نظر وی صلاحیت حکومت کردن ندارند. اهدافی که قطبزاده برای حرکت خود ذکر کرده بود، دقیقاً همان اهداف کودتاگران نوژه[2] بود که دو سال قبل از او با شکست مواجه شده بودند. صادق قطبزاده برای تحقق هدف خود حدود یک سال و نیم تلاش کرد. ارتباط با برخی از کشورهای منطقه، ارتباط با تنی چند از نظامیان و ارتباط با شماری از روحانیون مخالف، نمونه‌هایی از فعالیت‌های خام و حساب‌نشده وی بود که قبل از آن‌که آن‌ها را عملیاتی کند دستگیر شد.

با توجه به موارد ذکرشده و برخی موارد دیگر، در نهایت صادق قطبزاده به اتهام انحراف از اصول بنیادین انقلاب اسلامی و تدارک یک کودتا علیه انقلاب و برنامه‌ریزی برای ترور امام خمینی (ره) در ۱۷ فروردین ۱۳۶۱ محاکمه و اعدام شد. طبق گفته‌های کرول جروم، با اینکه حتی فرصت فرار برای قطبزاده در روزهای آخر قبل از اعدام شدن مهیا شده بود او به این کارتن درنداد، او خود را مسئول اوضاع پیش‌آمده می‌دانست و می‌گفت که به خاطر این اوضاع شرمند ملت است و حتی هنگامی که احمد آقا، پسر بزرگ آیت‌الله خمینی در زندان به دیدار او رفت و به او گفت پدرش او را خواهد بخشید اگر که او هم گفته‌هایش را پس بگیرد و طلب بخشش کند، اما صادق نپذیرفت. او در زندان به یکی از نگهبانان گفته بود: تمام آنچه می‌خواهم این است که مردم بدانند که مسئولیت هم آنچه کردم را قبول دارم و سر جایم باقی ماندم تا عوضش کنم، همین و بس. (نک: جروم: 231 و 221) در واقع خلاص زندگی قطبزاده را هم می‌توان در جمله‌ای از نامزد او کرول جروم پیدا کرد: «مبارزه در سراسر زندگی برای یک رؤیا و در غلتیدن به یک کابوس.»

درواقع سرگذشت این مبارز انقلابی که از نمایندگان مهم دانشجویان مبارز خط امام بود و به واسطه جنبش‌های دانشجویی موفق به پیشبرد اهداف انقلابی و اسلامی گردید و در این راه نه تنها از هیچ زحمتی فروگذار نکرد بلکه شجاعانه با خطر روبه‌رو شد تا اهداف انقلابی و سیاسی خود و گروه متعلق را برآورد، اما به‌زودی بعد از پیروزی انقلابی خود دچار پشیمانی و عدم ثبات عقیده شده و موضعی کاملاً متضاد یا کمابیش متقابل با عقاید سابق خود و همراهانش در پیش گرفت، هر شنونده و خواننده ای را دچار حیرت و شگفتی می‌کند. شاید این گفته‌ها نا آرنت در مورد قطبزاده‌ها صادق باشد که: «واقعیت اسفبار این است که بخش بزرگ بدی‌ها را کسانی مرتکب می‌شوند که هرگز تصمیم به بد بودن یا خوب بودن نمی‌گیرند... آن‌ها توانایی اندیشیدن ندارند.» (آرنت: 1379)

سخن پایانی

به گمان بسیاری شاید بتوان گفت که حال و هوای جنبش‌های دانشجویی قبل از انقلاب در ایران تا حدی یک پدیدۀ جهانی بود؛ اما با توجه به اتفاقات و شورش‌های درون‌گروهی، اختلاف‌نظرها، تغییر مواضع مبارزان جنبش‌های دانشجویی، حذف و اعدام‌های متعدد حزبی و گروهی که پس از پیروزی انقلاب به وقوع پیوست تا چه حد می‌توان گفت جنبش دانشجویی ایران یک جنبش اصیل، درون‌زا، بومی و حساب‌شده بوده است؟ به‌زعم

افشین متین عسگری، استاد دپارتمان تاریخ دانشگاه ایالتی کالیفرنیا و نویسنده کتاب «کنفدراسیون: تاریخ جنبش دانشجویان ایرانی در خارج از کشور: 1332 – 57» پاسخ به این سؤال به روشن شدن ابعاد مختلف مسئله مبارزات سیاسی دهه‌های قبل و بعد از انقلاب کمک شایانی خواهد کرد.

منابع

آرنت، هانا، (1379) اندیشیدن و ملاحظات اخلاقی، ترجمه: عباس باقری، تهران، نشر نی

افشین، (1378): کنفدراسیون تاریخ جنبش دانشجویان ایرانی در خارج از کشور 57 – 1332، ترجمه: آذری، ارسطو، تهران، شیرازه.

جروم، کرول (1987)، مرد در آینه، ترجمه: پ. ایران‌دوست، pdf.tarikhema.Org

رهبری، مهدی: (1384) درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب اسلامی ایران، چاپ اول، بابل‌سر، انتشارات دانشگاه مازندران

کریمیان، علیرضا: (1381) جنبش دانشجویی در ایران از تأسیس دانشگاه تا پیروزی انقلاب اسلامی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی

مصاحبه‌ها

اردشیر هوشی در گفتگو با فهیمه نظری: تاریخ ایران، 1/11/1397
قابلدسترسی در (<http://www.ion.ir/news/443143>)

مازیار وکیلی به نقل از اردشیر هوشی، از اعضای جبهه ملی در آلمان و دوست نزدیک صادق قطب‌زاده: قابلدسترس در (www.rouydad24.ir/000mg0)

پیشنهاد برای مطالعه

کورزمن، چارلز (1397) انقلاب تصورناپذیر در ایران، ترجمه: محمد ملباشی، تهران، نشر ترجمان

Jerome.Carole, (1988) Man in the mirror: a true story of revolution, Love and treachery, Paperbacks Limited

L.Weiss,Meredith,Aspinall,Edward, (2012), Student Activism in

[1] - از اعضای جبهه ملی در آلمان و دوست نزدیک صادق قطبزاده

[2] - کودتای نقاب (با سرواژه قیام ایران بزرگ) که بعدها به نام کودتای نوژه معروف شد؛ حرکت نظامی بود که چندی پس از به قدرت رسیدن نظام جمهوری اسلامی در ایران توسط تنی چند از افسران ارتش شاهنشاهی ایران و با تمرکز افسران نیروی هوایی شاهنشاهی برای بازگرداندن شاپور بختیار و حذف سید روح‌الله خمینی و نابودی نظام نوپای جمهوری اسلامی طرح‌ریزی شده بود.